

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

مقام دوم: امثال اجمالی در تعبدیات

مقام اول که در مورد توصیلات و ما يلحق بتوصیلات - باب وضعیات، باب عقود و ایقاعات - بود را گذرانیدیم. مقام دوم در تعبدیات - یعنی واجباتی که نیاز به قصد قربت دارند - است. اینجا هم تقسیم‌های متعددی وجود دارد؛ زیرا، احتیاط در تعبدیات، گاه مستلزم تکرار نیست؛ نمی‌دانیم غسل جمعه واجب است یا مستحب؛ اینجا اگر بخواهیم احتیاط کنیم، نیازی به تکرار عمل نیست؛ و گاه احتیاط در تعبدیات، مستلزم تکرار عمل است؛ به عنوان مثال: نمی‌دانیم که نماز در فلان فرض، آیا قصر است یا اتمام؛ احتیاط به این است که هر دو را اتیان کنیم. در هر کدام از اینها نیز یا تکلیف معلوم بالاجمال، به نحو استقلالی است؛ مثل اینکه بگوییم احتمال می‌دهیم وجوب غسل جمعه را؛ اگر واجب باشد بنحو تکلیف استقلالی است؛ و یا آن تکلیف به نحو ضمنی است، یعنی جزئی از اجزای يك واجب است؛ مثل این که نمی‌دانیم سوره واجب است یا مستحب؛ که اگر سوره واجب باشد، به عنوان يك تکلیف ضمنی - به عنوان جزء نماز - واجب می‌شود. این دو تقسیم؛ تقسیم دیگر - که البته این تقسیم برای ما لایستلزم التکرار (جایی که احتیاط مستلزم تکرار نیست) است - این است که یا اصل طلب اجمالاً معلوم است، اما شك در خصوصیت داریم؛ مثلاً می‌دانیم در مورد غسل جمعه يك طلبی از ناحیه مولا وجود دارد، اما نمی‌دانیم که این طلب، طلب وجوبی است یا اینکه طلب استحبابی است. و گاه اصل طلب هم برای ما فی الجمله مشخص نیست؛ مثل جایی که دوران بین وجوب و اباحه است؛ نمی‌دانیم این شیء آیا واجب است یا مباح. بنابراین، مجموعاً چهار صورت پیدا می‌کند که باید حکم این چهار صورت را بیان کنیم:

مورد اول: جایی که احتیاط مستلزم تکرار نیست

مورد اول: جایی که احتیاط مستلزم تکرار نیست و تکلیف استقلالی بوده و اصل تکلیف فی الجمله معلوم است؛ مثل این که مثلاً در مورد غسل جمعه نمی‌دانیم آیا غسل جمعه واجب است و یا مستحب؛ اینجا اگر بخواهیم احتیاط کنیم نیازی نیست به این که یکبار به نیت الوجوب بیاوریم و یکبار به نیت استحباب؛ احتیاط به این است که فقط غسل را بیاوریم. تکلیف هم تکلیف استقلالی است؛ اگر غسل جمعه واجب باشد، به عنوان يك تکلیف مستقل است؛ و اصل تکلیف معلوم است، یعنی در این که مولا يك طلبی یقیناً در اینجا دارد، برای معلوم است، اما نمی‌دانیم که این طلب، آیا طلب وجوبی است و یا طلب استحبابی. آیا در اینجا احتیاط ممکن و جایز است؛ به نظر می‌رسد در اینجا احتیاط هیچ اشکالی ندارد؛ یعنی حالا که نمی‌دانم واجب است و یا مستحب، عمل را به داعی همان طلب محرز - که می‌دانم مولا يك طلبی دارد - امتثال می‌کنم؛ نه نیت وجوب می‌کنم و نه نیت استحباب. احتیاط

این است که به نیت آن طلب معلوم بالاجمال عمل را انجام دهم. لذا، در اینجا هیچ اشکالی در این احتیاط نیست الا از ناحیه قصد وجه و تمییز؛ قصد وجه یعنی اینکه این فعل را من بوجه الوجوب بیاورم یا بوجه الاستحباب؛ در اینجا که نمی‌دانم این فعل واجب است و یا مستحب، پس نمی‌توانم قصد وجه کنم. تمییز - که گاه اشتهاً می‌گویند قصد تمییز - یعنی این که مکلف تمییز دهد و مأموریه را از غیر مأموریه بداند. پس، از ناحیه قصد وجه و تمییز مشکل پیدا می‌شود.

آیا در عبادات علاوه بر قصد الامر چیز دیگری معتبر است؟

حال، سؤال این است که آیا در عبادات، علاوه بر قصد الامر، چیز دیگری بنام قصد وجه و تمییز معتبر است یا نه؟

نظر مشهور و دلیل آنان

مشهور و بلکه قریب به اتفاق معاصرین می‌فرمایند: نه، ما چیزی بنام قصد وجه یا تمییز نداریم؛ اینها یا به اصالة الاطلاق لفظی تمسك کرده و گفته‌اند که ما وقتی **اقیموا الصلاة** داریم؛ اقیموا الصلاة اطلاق دارد، و قصد الوجه یا تمییز را ندارد؛ و اگر اصالة الاطلاق لفظی هم بگوییم نداریم، و مولا از این جهت در مقام بیان نباشد، پناه می‌بریم به اصالة البرائة عملی؛ شك می‌کنیم آیا این قید، در واجب و در امتثال واجب، اعتبار دارد یا ندارد، اصل برائت است. بنابراین، ما دلیلی بر اعتبار قصد وجه و تمییز در اینجا نداریم. هذا كله در صورتی است که ما قصد وجه و تمییز را از قیود ممکنه شرعیه بدانیم و بگوییم شارع می‌تواند این را به عنوان قید در کلام خودش بیاورد. - (ما این مبنا را پذیرفتیم و در محل خودش، در همان سال‌های اول بحث علم اصول، در این بحث که آیا قصد امر را مولا می‌تواند در متعلق بیاورد یا نه؟ به صورت مفصل تمام اقوال را متعرض شدیم، و به این نتیجه رسیدیم که ممکن است).

اما اگر کسی مبنای مرحوم آخوند را داشته باشد که مرحوم آخوند قائل هستند اخذ قصد امر و آنچه که ملحق به قصد امر است مثل قصد وجه و تمییز، امکان ندارد؛ و فرمودند اعتبار خود قصد الامر اگر هم بگوییم قصد امر در امتثال واجبات تعبدی معتبر است این يك قید عقلی است، شارع نمی‌تواند این قید را در کلام خودش بیاورد؛ در این صورت، از راه اطلاق مقامی باید وارد شویم؛ بگوییم شارع وقتی که داشت خصوصیات صلاة را بیان می‌کرد، اگر از او پرسیم صلاة چیست؟ می‌گوید: **اولها التكبير** و **آخرها التسليم**، زکری از قصد امر یا قصد وجه یا تمییز نکرده است؛ اینجا به اطلاق مقامی تمسك می‌کنیم؛ دیگر اینجا نمی‌گوییم خود لفظ **اقیموا الصلاة** مطلق است و به اطلاق لفظی تمسك می‌کنیم.

ادله قائلین به اعتبار قصد وجه و تمییز

در مقابل، کسانی که قصد وجه را معتبر کردند، آنها دو دلیل دارند؛ **دلیل اولشان** اجماع است؛ گفته‌اند اجماع داریم بر این که در تعبدیات، علاوه بر قصد الامر باید وجه را نیز انسان قصد کند. منتها چون دلیل دومی هم دارند که احتمال دارد اجماع مستند به این دلیل دوم باشد، اجماع می‌شود مدرکی یا محتمل المدرك و دیگر يك اجماع تعبدی نیست. و اما **دلیل دوم**: اینها در دلیل دوم بیان کردند: حسن و قبح افعال از عناوین قصديه هستند؛ عناوین قصديه یعنی آنچه که اگر قصد نشود، عنوان محقق نمی‌شود. در ضرب الیتیم اگر شما قصد تأدیب داشته باشید، عنوان حسن برایش مترتب است و اگر قصد ایذا داشته باشید، عنوان قبیح برایش مترتب است؛ لذا می‌گویند از عناوین قصديه است. در مانحن فیه، اینطور استدلال می‌کنند که اگر فعلی به سبب يك

عنوانی، عنوان حسن را پیدا بکند، تا مادامیکه قصد آن عنوان را نکرده‌ایم، نمی‌توانیم بگوییم آن فعل حسن است؛ مثالش همین مثال ضرب الیتیم است که تا زمانی که نیت تأدیب نکرده‌ایم و قصد تأدیب نکنیم، عنوان حسن بر فعل ما مترتب نمی‌شود. در مانحن فیه نمی‌دانیم آیا قصد وجه معتبر است یا نه؟ اما احتمال می‌دهیم ترتب عنوان حسن بر فعل متوقف باشد که ما قصد الوجوب یا قصد الاستحباب کنیم؛ احتمال می‌دهیم که اگر عنوان حسن بخواهد برای صلاة مترتب شود، باید قصد کنیم وجه صلات را، اما اگر وجه صلات را قصد نکنیم، عنوان حسن بر آن مترتب نمی‌شود. مهمترین دلیل کسانی که قائل به اعتبار قصد وجه و تمیز هستند، چنین دلیلی است.

جواب دلیل دوم قائلین به اعتبار قصد وجه و تمیز

از این دلیل دو جواب داده شده است. **جواب اول** این است که شما می‌گویید يك فعلی داریم که نمی‌دانیم آیا قصد وجه در ترتب آن عنوان بر این فعل دخالت دارد یا نه؟ می‌رویم سراغ عقل؛ ببینیم آیا عقل چنین عنوانی را احتمال می‌دهد؟ آنچه که حاکم در باب اطاعت و عصیان است، عقل است؛ هرچیزی را که عقل دخیل دانست، ما باید از آن تبعیت کنیم. وقتی که می‌رویم سراغ عقل، می‌بینیم که عقل چنین قیدی را معتبر نمی‌داند؛ عقل می‌گوید همین که يك فعلی را به قصد امتثال مولا - و نه به قصد لهُو و لعب - واقعاً امتثال کند، یا به تعبیر دیگر، اگر يك فعلی را مضافاً الی المولا انجام دهد، کافی است.

و **جواب دوم**: می‌گوییم در ترتب عنوان حسن بر فعل، خود قصد الامر کافی است؛ اگر عنوان حسن بخواهد بر فعل ما مترتب شود، خود قصد الامر کافی است؛ هرچند که به صورت اجمالی باشد و ندانیم که فعل وجوبی است یا استحبابی. شما می‌گویید حسن و قبح از عناوین قصديه است؛ ما نمی‌گوییم که مکلف در اینجا و در امتثال هیچ قصدی را نکند، خود قصد الامر - (می‌گوید آن امری که به غسل جمعه تعلق پیدا کرده و من نمی‌دانم امر وجوبی است و یا امر استحبابی) - کفایت می‌کند.

نتیجه بحث

نتیجه این شد که هر دو دلیل کسانی که قصد وجه یا تمیز را معتبر می‌دانند، مخدوش است؛ علاوه این که ما به اصالة الاطلاق لفظی با اصالة البرائة عملی یا اطلاق مقامی تمسك می‌کنیم در مورد این که در تمام تعبدیات قصد وجه یا تمیز لازم نیست؛ لازم نیست کسی بگوید من نماز می‌خوانم نماز واجب، نماز می‌خوانم نماز مستحب، حج می‌روم حج واجب، حج می‌روم حج مستحب، در هیچکدام از تکالیف، قصد وجه - یعنی وجوب یا استحباب - دخالت ندارد.

در همین وضوئی هم که کسی می‌گیرد، لازم نیست بگوید من الآن به قصد استحباب وضو می‌گیرم یا به قصد وجوب؛ اگر کسی يك ساعت قبل از نماز قرابة الی الله وضو گرفت و قصد وجوب هم کرد، طبق این بیانی که ذکر کردیم وضویش صحیح است و یا باطل است؛ طبق مبنای کسانی که قصد وجه را معتبر می‌دانند، اگر قبل از وقت به قصد الوجوب وضو بگیرد، چون واجب نبوده، پس اشکال دارد؛ اما کسانی که قصد وجه را معتبر نمی‌دانند - که ما نیز همین مبنا را اختیار کردیم و بسیاری از بزرگان و فقهای معاصر نیز قصد وجه را معتبر نمی‌دانند - وضویش صحیح است؛ النهایة يك قصد اضافه لغوی کرده است؛ گفته وضو می‌گیرم به قصد الوجوب که این قید لغو است؛ بلکه همین که قصد قربت یا قصد طهارت داشته باشد، کفایت می‌کند. تا اینجا فرض اول را بیان کردیم، إنشاء الله فردا.